

زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتهین

قسمت هیجدهم

● استاد سید محمد خامنه‌ای

۳- تنکابنی

یکی دیگر از شاگردان معروف صدرالمتهین ملاحسین بن ابراهیم تنکابنی است که گاهی فقط گیلانی خوانده شده است. از فحوای مطالب عامیانه‌ای که ریاض العلماء درباره‌ی وی آورده می‌توان او را حکیمی با ذوق عرفانی و مدرس و مبلغ حکمت اشراقی و معروف به فضل و دانش در زمان خود دانست. مؤلف آن کتاب، او را «صوفی مشرب» معرفی کرده که «مسلک اشراقی داشته» وی در عین حال مدعی شده که دانش او فقط در حکمت بوده است.

یکی از مشکلات تاریخ علم در ملل مسلمان همواره این بوده است که شاید بیشتر تذکره‌نگاریها بدست مردم عامی ولی عالم نما نوشته شده و زمام تاریخ در دست افرادی با بینش ناکافی و گاهی اندیشه‌ای ناسالم بوده است.

در زندگی بزرگانی مانند صدرالمتهین یا فیض و فیاض و دیگر شاگردان او، به کلمات و اوصافی همچون فضل یا صوفی مذاق بودن یا حکمت مشائی یا اشراقی درس گفتن، بسنده کردن، ظلمی است نه فقط بر آن بزرگان، بلکه بیشتر از آن، به آیندگانی که با هزار دیده‌نگران شناخت بزرگان خود هستند و با هزار گوش مشتاق شنیدن اخبار و تاریخ آنان می‌باشند.

حتی لحظه لحظه‌های زندگی رجال علمی و تربیت شدگان مکتب اهل بیت، بویژه ابنا و اصحاب حکمت متعالیه، درسهایی است که می‌تواند نسلهای پس از خود را تحت تأثیر تربیت خود قرار دهد و الگو و اسوه جوانان دانشپژوه باشد و غفلت از این میراث گرانبها زیان و ضایعه‌ای برای بشریت و بویژه برای فرزندان همان آب و خاک است.

وقتی - بمثل - در زندگی همین حکیم بزرگ و یادگار شخصی مانند صدرالمتهین به کندوکاو می‌پردازید آنقدر عرصه پژوهش تنگ و با وجود نزدیکی زمان، منبع

مطمئن اندک و کم مایه است که چیزی بر صفر نمی‌افزاید. شرح زندگی همین حکیم و عارف عالیمقام - ملا حسین تنکابنی - که می‌توانست زندگینامه او گوشه‌ای از زندگانی پرافتخار صدرالمتهین و آن قرن زرین را که در آن می‌زیستند برای ما روشن سازد، آنقدر اندک و مبهم و تاریک است که نمی‌توان آنرا شرح زندگی نامید. تذکره نویسان دوران درباره‌ی وی چه نوشته‌اند؟ یکی از این قبیل کوتاه بیان در شرح زندگی این حکیم چنین نوشته است:

«حکیمی صوفی مسلک است که مذاق اشراقی داشت فاضل و عالم و از شاگردان ملاصدرای شیرازی بشمار می‌آمد و اکثر دانش او فلسفه بود و چیزی دیگر نداشت!

درباره‌ی وی گفته‌اند که خبردار شد که ملافاضل قزوینی - از دوستان خود وی - فلاسفه را دارای عقایدی فاسد می‌نامد و آنها را تکفیر می‌کند. وی که می‌خواست بیدار دوست خود به آن شهر برود منصرف شد زیرا می‌اندیشید که ملافاضل از داشتن میهمانی حکیم و فیلسوف ناراحت خواهد شد. چون این خبر به فاضل رسید بشوخی به وی پیام فرستاد من کسانی را تکفیر می‌کنم که مطالب حکما را بفهمند و به آن معتقد باشند و بر تو باکی نیست! تنکابنی پاسخ گفت که این پیام تو از تکفیر برای من بالاتر است.»

سپس در دنبال این حکایت می‌نویسد که:

«حکیم تنکابنی از ملافاضل خواسته بود که پس از مرگش برای روح وی دو رکعت نماز بخواند تنکابنی برای انجام حج به مکه مکرمه رفت روزی مردم عامی که می‌دیدند وی خود را به «مستجار» می‌چسباند یا «حجر الأسود» را استلام و مسح می‌نماید گمان کردند که عورت خود را به کعبه می‌مالد و او را بسختی کتک زدند و مجروح و مصدوم ساختند و وقتی که او را به مدینه

می بردند در میان راه در گذشت، و در بیابان «ریذه» کنار قبر ابوذر دفنش کردند.^۱

این تمام شرح حال و زندگی حکیمی است که سالها در ایران بنشر حکمت یا آموزش آن مشغول بوده و از بزرگترین فلاسفه دوران خود شمرده می شده؛ اندیشه های بزرگ در سر پرورانده و ریاضتهای بدنی و روحی بسیار پشت سر گذاشته و به مقامات عالیه معرفتی و شهودی نائل شده و سرانجام در راه عبودیت و معرفت مجسم، مجنون وار بسبب بوسیدن و در آغوش گرفتن در و دیوار خانه محبوب شهید شده و لیلای عارفان از میان آنهمه عاشقان، جام وی را شکسته و او را بافتخار جانسپاری در راه خود پذیرفته است.

کسی که زندگی این مرد را در اینگونه کتب بخواند گمان می برد که این حکیم بزرگ، بیکاره ای بوده که در آخر عمر به حج رفته و در طول زندگی، از تمام وقایع و حقایق، تنها پیامی با دوست فاضل خود رد و بدل کرده و

۱۱۰۱ ثبت کرده اند. چون درگذشت ملاصدرا سال ۱۰۵۰ (یا ۱۰۴۵) می باشد، بنابراین باید حدود پنجاه و پنج (تا شصت) سال پس از استاد زندگی کرده باشد. اگر حسب فرض، در آغاز شاگردی بیست سال داشته و حدود ده سال نزد وی درس خوانده باشد حدود سی سال به عمر مذکور بالا افزوده می شود و در نتیجه او را در زمان شهادت بایستی هشتاد و پنج (تا نود) ساله دانست.

آقا بزرگ تهرانی تخلص او را «مغفور» پنداشته زیرا که در جایی بخط خود خود را «حسین مغفور» نوشته^۲ بنابراین گمان، این حکیم حسب عرف زمان خود شعر می گفته و بسا طبع شاعری داشته، اگر چه شعری از او در دست نیست.

* * *

تنکابنی بر اساس نوشته مورخان - که او را جزء یکی از ده شاگرد ممتاز ملاصدرا، یا بتعبیر معروف: یکی از «عشره مبشره» شمرده اند، از شاگردان میرز و وارثان علم

● زمام تاریخ در دست افرادی با بینش فاکافی و گاهی اندیشه ای ناسالم بوده است.

تنها همین!...؟ و تا قلم تاریخنگاری در دست اینگونه بیمایگان باشد و بدست حکما و دانشمندان و صاحبان بینش ژرفا شکاف نیفتد وضع رجال و ستارگان درخشان دانش و حکمت نیز همینگونه خواهد بود.

* * *

از مولد و تاریخ تولد او چیزی بدست نیاورده ایم، اینقدر هست که اصلاً از خاک پر برکت و عارف پرور تنکابن - از شهرهای مازندران - برخاسته است و عادتاً تحصیلات ابتدایی را در همانجا گذرانده و سپس به درس صدرالمتألهین راه یافته است. می دانیم که صدرالمتألهین نزدیک به دو دهه در قم و حومه آن بتدریس اشتغال داشته که آخر آن حدود سال ۱۰۳۸ بوده و شاگردان معروف او همه در آن حوزه از وی مستفیض شده اند.

حکیم تنکابنی که در زمان فوت استاد خود مردی فاضل بوده، حسب قاعده بایستی مدتی بیش از چند سال نزد استاد شاگردی کرده باشد و اگر آنرا حدود سال ۱۰۳۲ و سن او را حدود بیست سال فرض کنیم تولد او را می توان حدود سال ۱۰۱۰ (تا ۱۰۱۵) دانست. این در صورتی است که در سنین بالاتر بدرس استاد نرفته، یا استفاده اش در جایی غیر از قم نبوده باشد و...

شهادت او را سال ۱۱۰۵ دانسته اند^۳ و برخی آنرا سال

استاد خود بوده و آثار و کتب او نیز بر این گواه است. وی بر خلاف لاهیجی برای مرئوسداری یا سیاست زندگی و یا بیم از دشمنان به متکلم بودن تظاهر نمی کرده و مانند فیض بر مسند فقه و حدیث نمی نشسته بلکه مانند استاد و مراد خود، با وجود اعتقاد و علم به فقه و حدیث که آرایه همه شاگردان صدرالمتألهین و طلاب آنروزگار بوده، جز به حکمت نظر نداشته و عمر و همت خود را بر ترویج آن نهاده است.

همه مورخان، از جمله مؤلف ریاض العلماء که معاصر پسر تنکابنی و خود وی بوده او را حکیمی اشرافی معرفی کرده اند. با آنکه از وی حاشیه ای بر شفای ابن سینا و نیز حاشیه بر حواشی خفزی بر تجرید ذکر شده است که عادتاً باین معناست که وی شفا و فلسفه مشاء و نیز شرح تجرید و علم کلام نیز درس می گفته و بایستی وی را در عداد فلاسفه مشائی و یا متکلمین بحساب آورند، و این نشان می دهد که حکیم اشرافی بودن تنکابنی اشاره به نه فقط پنهان نساختن گرایشهای عرفانی صدرایی و طرفداری از

۱ - ریاض العلماء - افندی اصفهانی، و نیز طبقات اعلام الشیعه آقا بزرگ تهرانی، کواکب قرن دوازدهم.

۲ - طبقات اعلام الفقیه - قرن ۱۲.

۳ - همان

حکمت متعالیه، که حتی تظاهر و تبرز به آن بوده است. از اینقرار وی - که حسب عرف و عادت زمان به علوم دیگر نیز آشنا بوده - در ابعاد مختلف حکمت - همچون فلسفه مشائی و حکمت اشراقی و عرفان و تصوف اسلامی و معارف اصیل قرآنی شیعی و سنن بازمانده از اهل بیت در اصول دین و معرفت عقلی - مهارت کافی داشته، کتب آنرا تدریس می‌کرده و بر آنها حاشیه می‌زده، اما بر اصول حکمت متعالیه پافشاری داشته و حتی درباره وحدت وجود کتابی نوشته است که در آن زمان به مصاف اژدها رفتن شمرده می‌شده است.

استاد محقق سید جلال الدین آشتیانی در منتخبات آثار درباره وی چنین نوشته است:

«یکی از تلامیذ معروف صدرالمتألهین، حکیم عارف شیخ حسین تنکابنی است که در افکار فلسفی تابع و مرید خاص استاد خود

معروف نیست و جادارد محققان جوان بدنبال آن باشند و با شیوه‌های درست آنرا چاپ و نشر نمایند.^۵

۱ - حاشیه بر شفای ابن سینا (که با احتمال قوی همان الهیات شفاست).

۲ - رساله در تحقیق وحدت وجود و تجلیات و تنزیلات آن. (که مؤلف اعیان الشیعه نسخه آنرا در تهران دیده است).

۳ - حاشیه بر حاشیه محقق خفری بر شرح تجرید. (که آقا جمال خوانساری در حاشیه خود از آن نام برده است).

۴ - رساله در اثبات حدوث عالم (که بقول مؤلف اعیان الشیعه در ایران چاپ شده و گفته است که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۶۹ بوده است و آنرا با رساله وحدت وجود نزد سید ابوالقاسم خوانساری دیده است.^۶

۵ - رساله‌ای در «صنوف الناس عند رجوعهم الی دارالبقاء».

● کتاب سفار وا در زمانی طولانی و بصورت تدریجی و پاره پاره و گسسته نوشته و تا اواخر عمر نیز به تکمیل آن مشغول بوده.

فرزندان و شاگردان

مؤلف ریاض العلماء آورده است که تنکابنی فرزندى بنام شیخ ابراهیم داشته و نوشته است که: «از طلاب علم بشمار می‌آمد و با ما در درسها شرکت می‌کرد و در زمان ما در اصفهان در گذشت» بنابراین گزارش که از قلم همزمان و همشاگردی وی اظهار می‌شود، تنکابنی دارای فرزند پسری معروف به فضل و دانش نبوده و این پسر شاید در جوانی و زمان تحصیل در گذشته است.

داماد این حکیم بنام آخوند نصیرالدین تنکابنی که احتمالاً از شاگردان وی بوده است در مجموعه‌ای که خطوط علما از سال ۱۰۵۵ تا ۱۰۶۱ در آن هست رساله وحدت وجود استاد و پدر زن خود را بخط خود وی ثبت نموده و از وی بعنوان «حسین مغفور» نام برده است.

می‌باشد و هر چه به سلک تحریر در آورده است (از حواشی بر تجرید و رسائل مستقل) تلخیص و یا شرح مؤلفات ملاصدراست.

تنکابنی در شهرهای متعدد ایران که دارای حوزه فلسفی بودند بتدریس آثار استاد، اشتغال داشته است و مدتی نیز در اعتبار مقدسه و نیز در مدینه و مکه مجاورت اختیار نموده و در عمر خود به انواع مصائب نیز مبتلا شده است.^۴

بنابر گزارش بالا، وی در شهرهای ایران و مدتی در عراق و حجاز مقیم بوده، بنابراین به حوزه معینی همچون قم یا اصفهان و گیلان پایبند نشده است. اگر چه هنوز مدرکی بر گزارش مذکور بدست نیاورده‌ایم اما سفر وی به حجاز مسلم است و گفتیم که مدفن او نیز در همانجاست و سفر به عتبات نیز در آنزمان امری عادی بوده و آن مناطق قلمرو ایران شمرده می‌شده است.

کتب و آثار

از وی کتب و رساله‌های زیر باقی مانده که نه تنها بیشتر آنها هنوز بچاپ نرسیده گه نسخ آن نیز چندان

۴ - سید جلال الدین آشتیانی، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۲ ص ۳۹۹.

۵ - برای بررسی بیشتر رجوع شود به: اعیان الشیعه ج ۲۵ ص ۱۶ الذریعه، ج ۱، ص ۸۹ و ج ۶، طبقات اعلام الشیعه (قرن ۱۲) ص ۱۹۲-۱۹۱، ص ۶۵.

۶ - همان، ص ۱۹۱.

۴- آقاجانی

حکیم دیگری که از وی بنام شاگرد صدرالمتألهین یاد شده و خود وی در یکی از آثارش - که در دست است - صدرالمتألهین را استاد خود خوانده، آقاجانی است.

نام وی را محمد بن علی رضا بن آقاجانی دانسته‌اند و شگفت آنکه شرح زندگی او را در هیچیک از تذکره‌ها و زندگینامه‌های حکما و یا در تواریخ فلسفه چهار قرن اخیر نیابده‌اند و بگفته استاد آشتیانی (دامت تأییداته) - که همت بر معرفی این بزرگان گماشته و گزارشی از شرح او بر کتاب قسبات میرداماد در کتاب منتخبات آثار حکما آورده - اگر شرح قسبات او نمی‌بود از این حکیم عالیقدر اثری بر صفحه تاریخ نمانده بود.

در آغاز، برای آشنایی محققان و دانشپژوهان، قبسی از این کتاب (منتخبات آثار حکما) را با نقل عبارات آن، می‌آوریم:

«یکی از تلامیذ فاضل و متتبع و بارع صدرالمتألهین محمد بن ابراهیم شیرازی، محمد بن علی رضابن آقاجانی شارح فاضل کتاب قسبات ثالث المعلمین و سید الحکماء و المجتهدین سید محقق داماد است که از محققان عالیقدر دوران با برکت صفویه... می‌باشد.

از این دانشمند بزرگ اثری در کتب ارباب تراجم دیده نمی‌شود و اگر شرح نفیس وی بر کتاب قسبات (میرداماد) - که نسخه آن بخط مؤلف و منحصر بقدر است - باقی نمانده بود از این مرد عالیقدر و دانشمند بزرگوار اثری در صفحه وجود باقی نمانده بود.

بحسب ظاهر این شارح قسبات از مردمان استرآباد (گرگان) است که بعد از تحصیل در خدمت صدرالمتألهین علی الظاهر حوزه علمی شیراز را ترک نموده و به مسقط الرأس خود مراجعت نموده است.

شارح قسبات در انواع و اقسام مشارب حکمی از طریقه مشائی و اشراقی و علم کلام متبحر و در عرفانیات و معارف صوفیه اسلامی دارای اطلاعاتی وسیع و در ادبیات عرب صاحب‌نظر و از قرار معلوم در حدیث و تفسیر مطلع و دارای قلمی روان و تحریری شیواست. مباحث علمی را با کمال تسلط و در نهایت تَصَلُّع تحریر نموده است.

شارح در مقدمه خود بر شرح کتاب قسبات، جهت آنکه شرح او مطابق اصل باشد احاطه و تبخّر خویش را به لغات و استعمال کلمات معضلات و بیان اصطلاحات و تدریب خود را در تحریر مطالب اظهار نموده و مؤلف

کتاب را بسیار ستوده و کتاب را یکی از عالیترین کتب حکمی، بلکه بهترین اثر در حکمت و فلسفه دانسته و سید داماد را در زمره بزرگترین مشایخ حکمت در ادوار و اعصار حکمی و فلسفی بحساب آورده و گفته است:

با اینکه مشاغل من زیاد است، برای آنکه اهل عناد و لجاج بدانند که طعن آنها به این کتاب ناشی از جهل آنان است به مضامین این اثر ملکوتی به شرح مشکلات و حل معضلات آن پرداختم.

«... و لَمَّا وَ لَجْتُ مِصْطَبَةً مِتْجِعاً الْقِصَصِ، كَمَا يَلِجُ الْعَصْفُورُ الْفِصْفِ، بَرِيئاً مِنْ غَمَزِ التَّبَعَاتِ، أَمْنًا مِنْ كَيْدِ السَّعَاةِ وَ سَمِعْتُ مَا تَسْمَعُهُمْ يَقُولُونَ مِنْ فِرْطِ الْعِنَادِ الصَّرَاحِ وَ قَلَّةِ التَّمْيِيزِ...»

محقق آشتیانی پس از ذکر مطالب بالا چنین می‌افزاید که:

«برای ما بعد از فحص زیاد و تصفح آثار ارباب تراجم، معلوم نشد که مؤلف و شارح محقق در کجا متولد شده است، در چه مکانی و در کدام بلده از بلاد ایران می‌زیسته است، در کجا بدرس ملاصدرا رفته است و سالیان متمادی از او استفاده نسموده است؟ چرا معاصران، او را معرفی ننموده‌اند؟ بوده‌اند اشخاصی که با احاطه و تَضَلُّع به علوم و فنون متداول عصر اصلاً اهل تظاهر نبوده‌اند و گوشه‌ای را اختیار نموده و بکار خود مشغول می‌شدند، ولی مؤلف از قرار معلوم با مردم آمیزش داشته است.

آیا مشاغل او تدریس و رسیدگی به امور شرعیه مردم بوده است؟ چون گوید: مدت‌هاست که در صدد شرح کتاب قسبات بر آمده‌ام ولی مشاغل زیاد مانع انجام این مهم شده است. و نیز گوید: موانع انجام این مهم زیاد است و عمر نیز رو به زوال و فنا و برای انجام این مهم اختلاس فرصت نمودم از روزگار خود و به شرح و بسط مطالب این کتاب پرداختم.

«و لَمَّا اخْتَلَسْتُ مِنَ الدَّهْرِ فِرْصَةً لِبَذْلِ الْجَهْدِ فِي تَوْضِيحِ مَفْلُقاتِهِ وَ تَنْقِيحِ مَعْضَلاتِهِ فَاخَذْتُ نَفْسِي أَوَّلًا بِالاسْتِذْنَانِ عَنِ رُوحِ مِصْنَفِهِ اذْنًا بَاطِنِيًّا رُوحَانِيًّا عَلِي لِسَانِ سَاوِرِ فِي غِلْوَاءِ الْفِضُولِ وَ سَارِعِ فِي اقْتِنَاءِ الْاِصْوَالِ اِلَى اَنْ يَأْسُرَ اَنْوَارِ اذْنِهِ...»

شارح محقق بعد از بیان این معنا که از قدس روح مؤلف کتاب قسبات جهت شرح مشکلات و حل معضلات آن استمداد نموده می‌گوید: با این حال با خدای خود عهد نموده‌ام که در عقلیات از احدی تقلید ننمایم: و

ان عاهدت الله ان لا اقلد احداً ممن اعتقد فيه العلم، في العلم
ان اعشقه بطباعي عشق العبد لمولاه...»

* * *

این وصف الحال و نقل مقالی بود که یکی از
دلسوختگان عقل و عرفان از این حکیم و عارف و الامقام
آورده بود و یادآور ستمی است که همواره تاریخ، بر
خاندان حکمت و عرفان روا داشته و بجای آنان سیمای
خود را بسیاهی مرکب قلم و دود آتش ستمگری ستمگران
و زورمداران سیاه و بد منظر ساخته است.

با اینحال، ما نیز بیچراغ، در دیجور زندگینامه این
حکیم روشروان بجستجو می پردازیم و در سوسوی اندک
شرحی که در کتب وی به دیده تحقیق می رسد، نقاط
روشنی از زندگی و شخصیت وی را به دانشپژوهان و
مشتاقان حکمت بتحریر می کشیم.

* * *

دلیل یا قریبه‌ای بر تاریخ تولد و محل آن دیده نشده و
مؤلف منتخبات آثار حکما یکبار او را متولد در استرآباد
گمان برده و بار دیگر (چند صفحه بعد) محل تولد او را
نامعلوم دانسته^۷، بنابراین، دلیلی بر آنکه وی اهل استرآباد
(گرگان) یا جای دیگری بوده در دست نیست. وی تحصیل
آقاجانی را نزد ملاصدرا در شیراز دانسته که آنهم دلیلی ندارد.

می دانیم که حوزه عمده تدریس صدرالمتألهین در قم
بوده که نزدیک به بیست سال طول کشیده و حوزه او در
شیراز دوّم بطن قوی پنج سال^۸ بوده است. بنابراین، تلمذ
او نزد ملاصدرا در قم به ذهن نزدیکتر می آید تا شیراز
بویژه اگر او را استرآبادی بدانیم، زیرا طلاب خطه شمال
معمولاً در حوزه‌های مشهد و قم بتحصیل می پرداختند.

آنچه مسلم است شاگردی او نزد ملاصدراست که خود
وی در کتاب شرح قبسات بارها تصریح کرده و بسا آنرا
برای دفاع از استاد خود نوشته باشد. محتمل است که نزد
میرداماد نیز درس - و شاید کتاب قبسات را - خوانده
باشد. ولی این احتمال ضعیف است.

اما درباره تاریخ تولد و عمر او، اگر چه سندی صریح
در دست نیست ولی چون کتاب شرح او بر قبسات
میرداماد را در سال ۱۰۷۱ نوشته (یا به پایان برده) (ماده
تاریخ^۹ آن یعنی کلمه «شرح قبسات» برابر با ۱۰۷۱
می شود) و در آن اشاره‌ای به پیری خود نموده و گفته است
که عمر روبه زوال و فناست؛ بنابراین فرضیه و اگر پیری
بمعنای شایع را حدود شصت سالگی بگیریم حدود تولد

او (یعنی حدود سال ۱۰۱۱) بدست می آید.

کتاب شرح قبسات او را حدود هشتاد هزار سطر
(بیت) نوشته‌اند در نسخه‌ای که شیخ احمد شیرازی (ناشر
کتب ملاصدرا در سده پیش) در استرآباد (گرگان) در نزد
یکی از اعظام فضلی آنجا دیده بوده است و ظاهراً همان
است که در دست هانری کرین بوده و در کتابخانه مؤسسه
ایران فرانسه در تهران است).

اگر این هشتاد هزار سطر را با شرح قبسات سید احمد
علوی عاملی شاگرد و داماد میرداماد مقایسه کنیم - که
نسخه چاپی آن در حدود دوازده هزار سطر (بیت) می شود
- شرح آقاجانی شش تا هفت برابر آن خواهد شد.

سید احمد عاملی در مقدمه کتاب خود می گوید که
استاد وی میرداماد بارها و بارها به وی فرموده است که بر
کتاب قبسات او شرحی بنویسد و او به این کار توفیق
نیافته مگر بعد از درگذشت استاد و پدر روحانیش؛ اما
آقاجانی که کتاب خود را بیست سال پس از مرگ میرداماد
بسنگارش درآورده، می گوید از روح مؤلف قبسات
(میرداماد) استیذان کرده و از وی اجازه شرح قبسات را
دریافت داشته است و این نشان می دهد که وی خود
مشتاق و علاقمند به اینکار بوده و انگیزه‌ای قوی داشته است.

می دانیم که صدرالمتألهین با آنکه به مبانی استاد خود
- میرداماد - مسلط و آگاه بود ولی نظریه حدوث دهری او
را نپذیرفته و تلویحاً و اشارتاً این نظریه را در کتاب
«حدوث العالم» و آثار دیگرش رد کرده بود. اما این
تذیرفتن منافاتی با آن نداشته که قبسات را به شاگردانش
درس گفته باشد^{۱۰} و در ضمن بر روی تقاطعی از آن دست
گذاشته و در رد آن دلیل آورده باشد.

در صورتیکه این احتمال درست واقع شده باشد،

۷ - منتخبات آثار حکمای الهی ایران، ج ۲، ص ۲۷۹ - ۲۸۱.

۸ - در جلد اول زندگی ملاصدرا (ص ۴۱۴) گفتیم که سال وفات
ملاصدرا بنقل نوه او ۱۰۴۵ است و این با قرائن دیگر بیشتر تطبیق
می کند.

۹ - در این رباعی ماده تاریخ تألیف کتاب شرح قبسات آمده است:
زین ذرّج بیان که مثقب طبعم شفت

گلگهای مراد هوشمندان بشکفت
دل نغمه سراگشت و سروش غیبی

«شرح قبسات» سال تاریخش گفت

۱۰ - تاریخ تألیف قبسات شعبان سال ۱۰۳۴ هجری بوده و این
می تواند دلیل شود بر اینکه (بفرض که میرزاجانی کتاب قبسات
رانزد ملاصدرا خوانده باشد) وی بین سالهای ۱۰۳۴ تا ۱۰۴۰ نزد
وی شاگردی می کرده و این همان مدت اقامت ملاصدرا در قم و
حومه آنست.

انگیزه شارح قبسات را می‌توان دفاع از استاد و مقایسه آن با آراء مؤلف کتاب قبسات (میرداماد) دانست.

موقعیت و مقام علمی و اجتماعی

آقاچانی بشیوه فلاسفه معاصر و سنت رایج در میان حکما، بر فلسفه فُشائی و بخصوص مکتب سینایی تکیه دارد و خود را در «عقلیات» و مسائل فلسفی مجتهد و مستقل - و نه مقلد - می‌شمارد^{۱۱} و اگر در عرفان و حکمت متعالیه تیرزی داشته، در شرح مذکور مانند شارح اول قبسات (سید احمد عاملی) یا از خط مکتب سینایی بیرون نمی‌گذارد و کمتر از چار چوب سنت فلسفی رایج خارج می‌گردد.

این حکیم در اظهار نظرات خود شجاعت داشته و از زخم زبان دیگران بیهراس بوده یا آنکه با احتمالی - بسبب دور بودن از حوزه بدگویان - از آزار ناهمراهان در امان بوده و خود او گفته است:

«بريثاً من غمز التبعات، أمناً من كيد السعاة...»

از قرائن و بخصوص از جمله او «و لَمَّا اِخْتَلَسَتْ مِنَ الدَّهْرِ فِرْصَةَ لِبْدَلِ الْجَهْدِ...» چنین بر می‌آید که وی پرمشغله بوده ولی روشن نیست که چگونه مشغله‌ای داشته، آیا مدرسی پر کار بوده! یا بر مسند قضا و امور شرعی مردم می‌نشسته؟ یا شغل امامت جماعت و وعظ داشته؟ یا آنکه بشیوه برخی از بزرگان به کسب و کار و کشاورزی می‌پرداخته و گذران زندگی از آن راه می‌کرده است. در موقعیت علمی او همین بس که توانسته به شرح کتاب قبسات پردازد. با آنکه خود وی به دشواری کار و سنگینی بار آن بخوبی توجه داشته و از آن به «مَرَكِبِي سَرَكَش و دُزِي تَسْخِيرِ نَاطِرِي...» تعبیر می‌کند و می‌گوید:

الآٓه هو المهرة الآبیه العنان والمطية البطيئة
الأذعان والقلة المستصعبة الافتتاح. فمؤننه كثيرة و
معونته سيرة و عشرته صلفة و خلوته عناء و علی
خیرته غشاء...»

خود گفته از زخم زبان همگان نمی‌هراسد. نکته دیگری که از عبارات او بر می‌آید آنجا که می‌گوید: چون دیدم عمر رو به زوال است به کار شرح قبسات پرداختم، و دیدیم که پایان شرح مزبور در سال ۱۰۷۱ هـ بوده می‌توان برداشت که وی بیشتر از پنجاه و یا شصت سال داشته است.

مؤلف کتاب منتخبات آثار ضمن تلاش خود برای احیای آثار حکما و تلامذ ملاحظه‌ای بخشی از شرح این حکیم وارسته را بر کتاب قبسات میرداماد آورده، از اینرو ما به بحث به آراء او نمی‌پردازیم و پژوهشگران و اساتید را به خواندن آن کتاب می‌خوانیم.

اساتید ملاصدرا

پیش از این^{۱۲} درباره اساتید ملاصدرا بتفصیل سخن گفتیم. سبب این کار وابستگی و شباهت فراوانی بود که میان شخصیت و راه و روش این حکیم بزرگ با دو استاد معروف خود میرداماد و شیخ بهاء الدین عاملی داشت و سیر شخصیت و زندگی آندو استاد نامور، ما را به رموز و ظرائف شخصیت و زندگی صدرالمُتألّهین راهنمایی می‌کرد.

درباره اساتید دیگر صدرالمُتألّهین هنوز مدرکی بدست نیامده، اما می‌دانیم که در دوران کودکی و نوجوانی ملاصدرا (تا زمانی که محمد خدابنده و پدر ملاصدرا میرزا ابراهیم قطعاً در شیراز بوده‌اند یعنی حدود سال ۱۰۰۰ هجری) فلاسفه‌ای مانند میرزا جان شیرازی معروف به با غنوی (بیک واسطه شاگرد دوانی و متوفی ۹۹۴ هـ) و نیز میرزا فخر الدین سماکی (استاد میرداماد و شاگرد میر غیاث الدین منصور دشتکی) و شاگردان آنها در شیراز می‌زیسته‌اند.

پس از رسیدن محمد خدابنده به سلطنت و انتقال به قزوین (پایتخت آنزمان صفویه) ملاصدرا یا به‌مراه پدر به پایتخت رفته، و یا اگر با احتمالی ضعیف، پدر او در شیراز مانده باشد بانگیزه بهره‌گیری از اساتید معروف آن زمان -

که شاید همگی در پایتخت گرد آمده بودند - بتنهایی به حوزة آنجا گام گذاشته است، آنزمان در آنجا بجز شیخ بهاء الدین و میرداماد اساتید

● مجنون وار بسبب بوسیدن و در آغوش گرفتن در و دیوار
خانه محبوب شهید شده و لیلائی عارفان از میان آنهمه
عاشقان، جام وی را شکسته و او را بافتخار جانسپاری در
راه خود پذیرفته است.

و با اینحال تهمتن وار هفت قلعه آنرا می‌گشاید و از آن سنگستان دشوار راهی هموار می‌سازد و همانگونه که

۱۱ - منتخبات آثار حکما، ج ۲، ص ۲۸۲.
۱۲ - جلد اول کتاب ملاصدرا

بسیار دیگری بوده‌اند.

در تاریخ نام برخی از این مشاهیر که بعد از انتقال پایتخت به اصفهان به‌مراهی شاه عباس به اصفهان آمدند - یاد شده است؛ از جمله: میر غیاث الدین محمد مشهور به میر میران و نقیب النقباء

- میر سید حسین حسینی جبل عاملی، نوه دختری محقق کرکی و پسر خاله میرداماد - میر محمود اصفهانی معروف به خلیفة السلطان مرعشی - شاه تقی الدین محمد فیلسوف زمان - میر محمود شولستانی - شاه مظفر الدین علی شیرازی شیخ الاسلام - میرزا ابراهیم همدانی طباطبایی (شاگرد سماکی)^{۱۳}؛ و همچنین نامهایی مانند میرکلان استرآبادی فقیه - میر ابو طالب امامی متولی - شیخ علی منشار (پدر زن شیخ بهائی) - مولانا عبد الله شوشتری شیرازی (شهید بدست ازبکها) - شیخ لطف الله طلیسی - شیخ یحیی نوعی ابن نصوص (صاحب حاشیه بر هیاکل النور - متوفی ۱۰۰۷) - اسماعیل مولوی آنقروری (اهل آنکارا صاحب شرح بر هیاکل النور - متوفی در ۱۰۲۰ هـ) - آذر کیوان مؤید زرتشتی - حکیم منیر شیرازی^{۱۴}؛ که محتمل است در آن زمان در قزوین و اصفهان بوده‌اند و حوزه‌های درسی حکمت مشائی و اشراقی یا عرفان یا فقه و علوم دینی داشته‌اند.

مسئلاً ملاصدرا بجز شیخ بهاء الدین عاملی و میرداماد، اساتید دیگری هم داشته ولی از آنان نامی نبرده، گویی حقی از آنان برگردن خود نمی‌دیده، یا مانند اساتید شیخ الرئیس ابن سینا دانش و فهمی برتر از شاگرد خود نداشته‌اند و یا شاید بسبب آنکه پدر وی ثروتمند بوده و به اساتید فرزند اجرت می‌داده خود را مدیون آنان نمی‌دانسته است.

سنت پسندیده علمای حوزوی بر این بود - و هست - که تدریس و علم آموزی، بزم نمی‌کردند، بلکه مانند مادری حقیقی که شیردادن به فرزند را وظیفه خود می‌داند و از اینکه از جان خود مایه می‌گذارد لذت می‌برد، عمر و راحت و استراحت خود را فدای پرورش و دانش شاگردان خود می‌کردند. شاگرد نیز مانند زنبور عسل بدنبال گل دلخواه خود استاد دلخواه و مناسب طبع و استعداد خود را می‌جست و زور و جبری احساس نمی‌کرد که ذوق و طبع او را مجبور کند. استاد نیز به مادیات نظر نداشت و از جان و دل مایه می‌گذاشت و می‌کوشید تا استعداد شاگردان را مانند نهالی نو خواسته آبیاری کند و از خزانه

● آنچه مسلم است شاگردی او نزد ملاصدراست که خود وی در کتاب شرح قبسات بارها تصریح کرده و بسا آنرا برای دفاع از استاد خود نوشته باشد.

علم و تجربه خود او را سیراب سازد.

چشم بزمز بودن استاد و حکم اجیر و کارگر را یافتن سوغاتی بود که از تمدن و فرهنگ اروپایی به ایران و مشرقزمین آمد. از آروز استادان علم خود را به «بها» می‌دهند نه «ببها» و چشم به دست رئیس و مدیر و اداره‌اند و در نتیجه - بجز معدودی اساتید وارسته و دانشدوست - شاگرد را بیگانه‌ای می‌بینند که سد راه راحت و فراغ او می‌شود، و بایستی عمر خود را پتای او بهدر داد و جزوهای نوشت و درسی گفت و بازمایش و امتحان او تن به محنت سپرد.

چون هدف مادی گردد و سقف پرواز کوتاه شود، دانش اندوختن برای اداره زندگی و کسب در آمد می‌شود، و چون در آمد حاصل باشد دیگر استاد خود را به پژوهش و کسب دانش بیشتر نیازمند نمی‌بیند و پس از چندی به نواری که بر آن چند درس ثبت شده مبدل می‌گردد و این نوعی مسخ انسان و انجماد دانش و ایستایی حرکت تکاملی روان و خرد انسانی را بیار می‌آورد.

یکی از مسائل فلسفه آموزش و پرورش اینست که شاگرد همچون ماده‌ای خام که هیولای او بدنبال صورت آمده است آیا باید بدست یک استاد ساخته و پرداخته گردد، یا هر چه استادانی بیشتر ببیند و آهن او صیقل بیشتری بخورد آینه‌اش روشنتر خواهد شد؟

هر یک از این دو شیوه دارای ویژگیها و منافع و مضاری هستند و صد البته به شخصیت استاد یا استادان بستگی دارند. ملاصدرا، گویی، طرفدار روش نخستین بوده‌است، زیرا با یافتن شیخ بهاء و میرداماد، دست از دامن آنان بر نداشت و تا آنان زنده بودند روی از آستان آندو برتافت.

شهدی که در محضر ایندو استاد بود او را پای در بند کرد و شیرینی درس آنان نگذاشت که هوس سفره‌ای دیگر را بخورد راه دهد و در می‌کده این پیر مغان مستی می‌فروختند که در هیچ خم و مینایی یافت نمی‌شد، و

۱۳- عالم آرای عباسی، ص ۱۴۵ - ۱۴۹.

۱۴- مقالات دکتر معین ص ۴۴۱ - کشف الظنون، ۲/۲۰۴۷.

حق شناسی این خرابی و قیمت شناسی این مستی نمی‌گذاشت که میل لقا و عطای دیگران را داشته باشد.

صدرالمتألهین هیچگاه حقوق این دو استاد - بویژه میرداماد - را فراموش نکرد و همه جا از آنان بتکریم و تعظیم سخن گفت و از قراین بر می‌آید که تا آنان در قید حیات بودند با آنان، از دور یا نزدیک، ارتباط خود را نگه داشت. سابقه مکاتبات او را با میرداماد پیش از این دیدیم.^{۱۵}

حق اینست که اگر استادی کامل بدست سرنوشت بر سر راه دانشجو قرار گیرد و استادی راهبر و راهشناس باشد، کمال برتری نصیب شاگرد خواهد شد و سرگردانی کمتری خواهد یافت؛ اما اگر استاد بکمال علم و عمل و اندیشه و تجربه نرسیده باشد به یک استاد بسنده کردن درخت تلمیذ را کوتاه و کمبار خواهد ساخت.

* * *

چون در گذشته دربارهٔ اساتید صدرالمتألهین گونه‌های گسترده سخن رفته است این فصل را به پایان می‌بریم.

کتاب و آثار ملاصدرا

ملاصدرا یکی از فلاسفه پرکار است و از وی کتب و رساله‌ها و تعلیقه‌ها و شروحی باقی مانده است که یکی از سرمایه‌ها و اندوخته‌های فلسفی تاریخ اسلام و ایران را تشکیل می‌دهد. این آثار را تا حدود پنجاه اثر شمرده‌اند. بیشترین کارهای ملاصدرا - اگر نگوئیم همه آن - در فلسفه و عرفان است؛ در واقع وی حتی در آثار دیگرش که برخی در تفسیر قرآن یا شرح و تفسیر حدیث می‌باشد، همه جا را با دید فلسفه و عرفان به تفسیر پرداخته و همه جا مبانی و اصول خود را بکار برده است.

ما در اینجا ضمن نام بردن از کتابهای او به تقسیم آن نیز می‌پردازیم و پاره‌ای توضیح بر آن می‌افزاییم:

الف - آثار فلسفی، عرفانی

۱ - الاسفار الاربعه، که خود وی نام آنرا «الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه» گذاشته و در حوزه‌های علمیه بنام «اسفار» معروف است. تقسیم ابواب و فصول این کتاب را بگونه‌ای نموده که با چهار سفر معنوی و عقلانی انسان بسوی کمال انسانی منطبق گردد. چاپ سربی این کتاب در نه (۹) جلد چاپ شده و بزرگترین و جامعترین کتابهای ملاصدرا محسوب می‌شود.

۲ - اکسیر العارفین، کتابی است که گویا در دوره دوم عمر خود نوشته و اگر چه عناوین فلسفی دارد ولی بشیوه آثار صوفیه و عرفای مسلمان نوشته شده و بیشتر جنبه تربیتی دارد.

۳ - تعلیقه بر شرح حکمت الاشراق که حاشیه نویسی بر کتاب شرح حکمت الاشراق قطب شیرازی (بر حکمت الاشراق سهروردی) است.

۴ - تعلیقه بر شفا که حاشیه نویسی است بر کتاب الهیات شقای ابن سینا، و در این دو اثر، آخرین تحقیقات فلسفی خود را آورده است.

۵ - تعلیقه بر قیسات میرداماد که هنوز متنی از آن بدست نیامده است.^{۱۶}

۶ - رساله الحشر که خود کتابی کوچک ولی مستقل است و در آن فقط به مسئله حشر یعنی گردآمدن همه افراد بشر - بلکه حتی دیگر موجودات - در روز قیامت بحث نموده است.

۷ - حدود العالم که این کتاب برای اثبات حدوث عالم نوشته و از مبانی خود در اثبات این مسئله استفاده کرده است.

۸ - الحکمة العرشیه یکی از آخرین آثار ملاصدرا که در آن یکدوره مسائل فلسفی از دید حکمت متعالیه و عرفان بحث شده ولی استدلالی و مشروح نیست. این کتاب بوسیله پروفیسور موریس به انگلیسی ترجمه شده و مقدمه بر آن افزوده است.

۹ - الشواهد الربوبیه، کتابی فلسفی بشیوه و برابر مکتب و آخرین آراء صدر المتألهین و از کتب مبسوط اوست.

۱۰ - شرح هدایة الاثیریه، که در شرح کتاب هدایة اثیرالدین ابهری نوشته و چون متن کتاب بشیوه فلاسفه سنتی و قدیم نوشته شده، در این کتاب از اصول حکمت متعالیه ملاصدرا، کمتر دیده می‌شود.

۱۱ - المبدأ والمعاد، شاید اولین نقطه عطف ملاصدرا از فلسفه سنتی به مکتب خود - یعنی حکمت متعالیه باشد، زیرا در ظاهر مباحث فلسفی، اصول دلایل خود را در آن بیان داشته است و از کتب مبسوط او شمرده می‌شود.

۱۲ - المظاهر الالهیه، در ظاهر خلاصه گونه‌ای است از کتاب مبدأ و معاد و یکدوره حکمت متعالیه ساده و نسبتاً غیراستدلالی است.

۱۳ - المشاعر، کتاب یا رساله‌ای است که در مبحث وجود از دیدگاه خاص خود پرداخته و در عین خلاصه بودن، هم‌ارز جلد اول اسفار می‌باشد. این کتاب بوسیله پروفیسور هانری کورین به زبان فرانسه ترجمه و مقدمه شیوایی بر آن نگاشته و اخیراً به انگلیسی نیز ترجمه شده است.

۱۵ - ملاصدرا، ج ۱، ص ۱۰۹ - ۱۴۰.

۱۶ - گفته می‌شود که در کتابخانه مؤلف روضات الجنات نسخه‌ای از آن وجود داشته ولی در بررسی از ورثه وی یافت نشد.

۱۴ - ایقاز النائمین، کتاب کوچکی در عرفان نظری و عملی و دربارهٔ مبدأ و معاد و علم توحید است.

۱۵ - اسرار الآیات، این کتاب را بشیوه صوفیه و عرفای شیعه، در باره مبدأ و معاد و طرح و حل مسائل فلسفی و کلامی از راه منطق قرآنی نگاشته است.

۱۶ - مفاتیح الغیب، این کتاب صورت جامعتر و گسترده‌تر اسرار الآیات است و می‌توان ایندو کتاب را مقدمه‌ای بر تفسیر قرآن و یا کتابی ابتکاری در باره فلسفه قرآنی شمرد.

۱۷ - المسائل القدسیه، کتابی است که بیشتر به اثبات اصالت وجود ذهنی پرداخته و این کتاب نیز ارمغان مکاشفات و مشاهدات معنوی اوست.

۱۸ - الواردات القلبیه، در برخی مسائل مهم فلسفی است که بنظر می‌رسد فهرستی از الهامات و اشراقات (و باصطلاح: واردات) الهی است که به قلب وی شده و آنها را در فراسوی استدلال و بحث یافته است.

رساله‌ها

۱ - اتحاد عاقل و معقول، در طرح و بحث همین مسئله بشیوه نوین و خاص خود صدرالمآلهین است اگر چه آنرا در کتاب اسفار بطور مشروح بحث نموده است.

۲ - اتصاف الماهیه بالوجود، رساله کوچکی است دربارهٔ وجود و اصالت آن و نحوه ارتباط ماهیت اشیاء با آن و برای رفع شبهه معروف تسلسل در وجود، بنگارش در آمده است.

۳ - اجوبه المسائل، چند رساله که در آن به پاسخ پرسشهای فلاسفه زمان خود پرداخته و مسائل و مشکلات فلسفی آنرا پاسخ داده و حل نموده است.

۴ - فی التشنیص، رساله نسبتاً کوچکی است در اینکه تشنص و مابه‌الامتیاز افراد هر نوع از دیگری بنفس وجود است نه چیزهای دیگری که میان فلاسفه اختلاف است.

۵ - سریان نور وجود حق در موجودات، که در میان آن کیفیت نزول یا سریان وجود از منبع حقیقی و اصلی و پرتوافکنی آن بر موجودات بحث شده است.

۶ - لَمِیة اختصاص المنطقه که مشکل فلسفی معروف قدما حل و پاسخ داده شده که با اینکه فلک باعتقاد قدما جرمی متشابه الاجزاء و بسیط است قطب و دایره معروف به منطقه چرا و بکدام رجحان در جای خاصی قرار گرفته است.

۷ - المسائل القدسیه، گزیده‌ای از مباحث وجود است که در کتب دیگر بتفصیل آمده است.

۸ - خلق الأعمال (یا جبر و تفویض و گاهی بنام افعال العباد)، رساله‌ای است در باره مسئله جبر و تفویض از

دیدگاه فلسفه رایج و در آن به آراء خاص خود نپرداخته است.

۹ - قضا و قدر، رساله‌ای در شرح معنای قضا و قدر بر اساس دیدگاه ملاصدرا که مفصلاً در اسفار و برخی کتب دیگر نیز آمده است.

۱۰ - زادالمسافر که بنامهای زاد السالک نیز یاد شده است رساله کوچک و فشرده‌ای است از ادله و اثبات معاد جسمانی از راه استدلال و بزبان فلسفه.

۱۱ - شواهد الربوبیه (که غیر از کتاب الشواهد الربوبیه است) و در آن بیش یکصد و پنجاه مسئله فلسفی را که صدرالمآلهین خود را مبدع آن معرفی می‌کند، یاد نموده است و فهرست مبانی فلسفی عرفانی اوست.

۱۲ - مزاج، رساله کوچکی در باره حقیقت مزاج است که اسفار و کتب فلسفی او نیز همان آمده است.

۱۳ - متشابهات القرآن (یا متشابه القرآن)، رساله‌ای است درباره آیات متشابهات در قرآن و تحقیقی که وی آنرا در مکاشفات خود یافته است - همین مطالب در مفاتیح الغیب وی (المفتاح الثانی - الفاتحه الرابعه) نیز آمده است.

۱۴ - الالفاظ المفرده (معانی الالفاظ المفرده من القرآن)، که فرهنگمانندی است برای الفاظ دشوار در قرآن.

۱۵ - اصالت جعل الوجود، رساله‌ای کوچک است که در مسئله جعل و مجعول بالذات بودن وجود نوشته است.

۱۶ - الحشریه، در شرح و بیان محشر و مراحل مرگ تا پاداش و کیفر و بهشت و جهنم است و بظن قوی نوشته ملاصدرا است.

۱۷ - رد شبهات ابلیس، که در آن هفت شبهه کلامی ابلیس را نقل و پاسخ داده است و گویا گاهی این شبهات در محافل کلامی مطرح می‌شده است.

ب - کتب تفسیری

آثار تفسیری ملاصدرا در آغاز کار رساله‌هایی بوده که در تفسیر آیه نور و آیه الکرسی یا سوره‌های کوچک قرآن بنگارش در آورده و در حدود بیست سال طول کشیده تا بفکر تفسیری کامل افتاده است. در آغاز کار سوره‌های طارق - یس - سجده - حدید - جمعه - واقعه - اعلی - زلزال - توحید را تفسیر نموده و بصورت جداگانه در دسترس مشتاقان قرار داده و شاید برخی از آنها را درس گفته ولی در دهه چهل (حدود شصت سالگی) با نوشتن تفسیر سوره فاتحه و سوره بقره طرح یک تفسیر جامع را سرانداخته که با تأسف بسیار عمرش وفانکرده و ناتمام مانده است.

مجموعه رسالدهای تفسیری او را در هفت مجلد گردآوری کرده‌اند و اگر چه ناقص مانده است ولی عظمت

مقام صدرالمتألهین را در میان مفسران قرآن - بویژه مفسران عرفانی و فلسفی - و تسلط او را بر مفاهیم و مقاصد قرآنی نشان می‌دهد.

ج - کتب حدیث

صدرالمتألهین، یکی از حدیث‌شناسان و محدثان بزرگ است و در اواخر عمر قصد داشته شرحی جامع بر کتاب اصول کافی محدث نامی کلینی رازی بنگارد ولی پس از نوشتن حدود سه جلد (چهار مبحث و تقریباً نیمی از کتاب اصول کافی) دعوت حق را اجابت کرده و آنرا ناتمام گذاشته است. مباحثی که به آن پرداخته از:

۱ - جلد اول در شرح احادیث عقل و جهل .

۲ - جلد دوم در شرح احادیث فضل علم.

۳ - جلد سوم در باره حجت و امام معصوم.

علاوه بر آن، از وی مقالات پراکنده‌ای در شرح برخی از احادیث باقی مانده است که گاهی در صحت انتساب آنها به وی تردید می‌شود.

د - اخلاق و تربیت

ملاصدرا در علم اخلاق بمعنای معروف آن کتابی ندارد و کتب فلسفی و عرفانی او مانند ایقاظ النائین - و اکسیر العارفين و حستی واردات قلبیه را می‌توان مربوط به تربیت نفس و اخلاق دانست ولی دو کتاب دیگر او بنامهای:

۱ - سه اصل، که در آن سه اصل

کلی اخلاق را بزبان فارسی و مشروح بیان کرده و نصیحت به علماست؛ و

۲ - کسر اصنام الجاهلیه، که افشاگری درباره مدعیان تصوف و نصیحت به کسانی است که ادعای تصوف و معرفت داشته‌اند و به کتاب اخلاق یا حکمت عملی شباهت بیشتری دارد.

ه - علم منطق

صدرالمتألهین در لابلای کتب فلسفی خود مباحث مهمی از منطق و فلسفه منطق را آورده است ولی در علم منطق از او دو کتاب کوچک باقی مانده است:

۱ - التفتیح، که بشیوه‌ای نزدیک به مشرقیین مباحث منطق را، ولی با عمق و پختگی بسیار، آورده و بنظر می‌رسد که آنرا برای شاگردان و شاید فرزنداناش نوشته باشد.

۲ - التصور والتصدیق، که بیشتر در طرح مسائل مربوط به این دو اصطلاح و حل آن مسائل است.

ادبیات

ملاصدرا در ادبیات بمعنای علوم ادبی تألیفی ندارد ولی دیوان شعر او و برخی مثنویهای عرفانی و علمی و همچنین مجموعه یادداشتهای علمی و ادبی از وی بجا مانده است از جمله:

۱ - دیوان اشعار، از ملاصدرا یک مثنوی عرفانی باز مانده و برخی رباعیات که برخی ممکن است منسوب به وی باشد ولی غزل و قصیده‌ای از او چاپ نشده است .

۲ - جنگ یا مجموعه‌ای نسبتاً بزرگ از مطالب پراکنده که یادداشتهای خام او از مطالعه کتب باقی مانده و گویا مربوط به دوران جوانی اوست.

۳ - یادداشتهای کوچک که ظاهراً به دوران میانسالی او بر می‌گردد و یادداشتهایی پخته است و بیرخی کتب خودش در آنها اشاره رفته است.

۴ - نامه‌ها، چند نامه از وی باقی مانده که خطاب به میرداماد است و در جلد اول این کتاب از آنها بحث کردیم.

۵ - دیباچه کوتاهی از وی بر کتاب عرش التقدیس استادش میرداماد نیز می‌تواند اثری از او شمرده شود.

چندین رساله یا مقاله دیگر نیز به ملاصدرا نسبت داده شده بشرح زیر:

- در معنی آیه امانت در آیه «أنا عرضنا الامانة...» که گویا فصلی از اسرارالآیات است .

- در معنی حدیث قدسی: «كنت كنزاً مخفياً...»

- در شرح حدیث: «الناس نیام...»

که از یادداشتهای او در مجموعه متفرقات یا فوائد محسوب می‌شود. این چند رساله زیر به وی نسبت داده شده که احتمالاً از او نیست:

رسالة الامامة - القدسیة فی اسرار النقطة الحسیة - اثبات الباری - القواعد الملکوتیة.

تا اینجا مجموع کتب و رساله‌های ملاصدرا ۴۰ اثر شمرده شده؛ بنا بر تقسیم دیگری که سوره‌های کوچک را اثر مستقل محسوب کرده‌اند عدد آثار به (۵۱) اثر می‌رسد. باید دانست که برخی از کتب او بنامهای متعدد یاد شده و همین سبب ابهام گردیده است؛ مثلاً کتاب او بنام «طرح الکونین» روشن نیست که آیا همان رساله سریان الوجود است یا المسائل القدسیة یا الحشر یا اینکه کتابی مستقل بوده و گم شده؛ و همچنین رساله زادالسفر که

● گرچه از طرفی دیگر، از مقدمه اسفار چنین بدست می‌آید که تألیف آن کتاب آغاز کار تألیف و ابراز الهامات ربوبی می‌باشد و نخستین بار است که سکوت را می‌شکنند.

گاهی بنامهای معاد جسمانی، زادالمسافر، زادالسالك خوانده شده، و نیز کتاب المسائل القدسیه که گاهی بنامهای مختلفی همچون القواعد الملکوتیه، الحکمة القدسیه، آمده و یا رساله لمیة اختصاص الفلک و القطب با اسامی دیگری همچون «حل الاشکالات الفلکیه» و «رساله القطب والمنطقه» خوانده شده و یا کتاب معروف مبدأ و معاد که خود او گاهی از آن به الحکمة المتعالیه تعبیر کرده که می دانیم الحکمة المتعالیه نام اسفار اربعه هم هست.

در برخی از کتب صدرالمتألهین - مستقیم یا غیر مستقیم - به تاریخ تالیف آن اشاره شده است، مثلاً در پایان رساله های تفسیر آیه الکرسی و مفاتیح الغیب، و مشاعر تاریخ کتابت نوشته و در برخی موارد مانند کتاب مبدأ و معاد سن خود «۴۰ سالگی» را ذکر کرده که تاریخ آن با توجه به سال تولدش سال «۱۰۱۹ ه.ق» خواهد شد و یا در حاشیه المشاعر، هم به سال تالیف رساله یعنی سال ۱۰۳۷ ه.ق و هم به سن خود، یعنی پنجاه و هشت سالگی، تصریح نموده است.

اما در بیشتر کتب او - بصراحت یا بتلمیح - به سال نگارش اشاره ای نشده در این کتب باید به راههای دیگر رفت و بشیوه های دیگر چنگ زد.

یکی از روشهای تحقیق در تاریخ تالیف کتب او از راه بررسی سبک نگارش و یا آراء جدید و قدیم اوست راه دوم بررسی کتب دیگر و از راه اشاراتی است که در آنها به آثار دیگر خود نموده و به آنها ارجاع داده است.

باید دانست که صدرالمتألهین چند دوره علمی و تحقیقی را گذرانده است:

اول - دوره فراگیری و شوق به آموختن اوست، و در این دوره هنوز آراء خود را بدست نیاورده و حتی بگفته خود او، در دورانی بشدت از اصالت ماهیت دفاع می کرده و منکر اصالت وجود بوده است.

دوم - دوره فیلسوفی رسمی اوست که بیشتر بر اساس مکتب ابن سینا و مشائی است و به استدلال اهمیت می دهد.

سوم - دوره ای است که اوج تحقیق و برگرفتن آراء خاص خود است و در آن دوره استدلال و اشراق و شهود را بهم در می آمیزد.

دوره نخست او در قزوین و اصفهان بوده و در بازگشت به شیراز بسر آمده است. دوره دوم در سفر اول شیراز و دوره اخیر او در دوران انزوا و بازگشت از آن در قم و سپس در شیراز بوده است.

بنظر چنین می آید که وی در دوره نخست زندگی خود اثری همچون کتاب یا مقاله و حاشیه و رساله از خود باقی نگذاشته و بیشتر به یادداشت برداری از کتب فلسفی،

عرفانی، ادبی و فقه و حدیث و تفسیر می پرداخت ۱۷ و نمونه آن مجموعه یا گلچین اوست که همه چیز در آن یافت می شود و به «جنگ ملاصدرا» معروف شده است و در دوره دوم به حاشیه نویسی و ثبت عقاید و نظرات می پرداخته است.

برخی را عقیده برآنستکه اولین کتابی که وی به رشته نگارش در آورده، کتاب مبدأ و معاد اوست که در سن چهل سالگی یعنی حدود سال ۱۰۱۹ ه.ق بنگارش در آورده است.^{۱۸} اگر این کتاب آغاز تألیفات او باشد باید نتیجه گرفت که وی تا چهل سال - یعنی بیش از نصف عمر خود را - به تحصیل و تحقیق و تدریس گذرانده و کتابی را نوشته است و این، قدری عجیب بنظر می آید.

شاید بهمین سبب اعتقاد برخی برآنستکه کتاب شرح هدایه^{۱۹} و رساله سریان الوجود^{۲۰} پیش از شروع مبدأ و معاد و پیش از سال مذکور نوشته شده است و بنابراین کتاب مبدأ و معاد اولین کتاب او نیست.

طبع جوآل و قدرت قلم و عمق و گستره معلومات ملاصدرا در دوره جوانی یا خود داری یا ناتوانی از نگارش و نشر افکار و دانش ابتکارهای خود سازگار نمی باشد، مگر آنکه منشأ آن را نه در «مقتضی» بلکه در «مانع» آن بدانیم یعنی معتقد شویم که برای این خودداری از نگارش، دلیلی داشته، مثلاً باشاره و نهی مرشد خود یا از روی تواضع یا بسبب احساس وظیفه نکردن و مانند اینها بوده، یعنی توان آنرا داشته ولی بعمد به نگارش کتاب و نشر افکار و علم خود نمی پرداخته است.

اما این نظریه را (که مبدأ و معاد اولین نوشته اوست) با خود کتاب مبدأ و معاد می توان رد کرد زیرا در دو جای این کتاب به کتب مبسوط و از جمله اسفار اربعه اشاره شده است. وی در مقاله اولی - فصل فی الاشارة الی المزاج، می گوید... «و تحقیق المقام ما اوردها فی بعض کتبنا المبسوطه» و در چند صفحه بعد - در فصل «نقد و اکمال» آورده است: «و قد لوحنا لیه فی اسفارنا. فمن هناك ینبغی ان یطلب من خلق لأجله بشرط ان یضن به علی غیر أهله».

چون تاریخ نگارش کتاب مبدأ و معاد مشخص و عمر مؤلف آن در آن تاریخ چهل سال بوده از این نکته می توان

۱۷- مقدمه کتاب شرح هدایه ملاصدرا. و نیز نامه ملاصدرا به میرداماد. ج اول، ملاصدرا زندگی شخصیت و مکتب صدرالمتألهین - ص ۱۱۱.

۱۸- مبدأ و معاد - با مقدمه استاد آشتیانی - ص ۱۹۸.

۱۹- جلال الدین آشتیانی - مقدمه مبدأ و معاد - صفحه سوم.

۲۰- عبدالله نعمه - فلاسفه شیعه - ص ۴۹۵ ترجمه فارسی/ آشتیانی - شرح حال و آراء ملاصدرا - ص ۲۱۸.

نتیجه گرفت که آغاز تألیف اسفار - وبخصوص سفر اول آن - پیش از چهل سالگی و قبل از سال یکهزار و نوزده بوده است.

همچنین، وی در کتاب اسفار، فصل پنجم «فی ان تخصص الوجود بماذا؟» و بدنبال تضمین شعر:

كُلُّ ما فی الكون وهم او خیال

او عکوس فی المرایا أو ظلال

می‌گوید: «وعملاً فیہ رسالہ علی حدہ سسیناها بطرح الکوئین هذا». پس قبل از اسفار نیز دست کم یک رساله نوشته بوده است.

البته باید دانست که در سراسر اسفار اشارات و ارجاعاتی به کتب و رسائل دیگر او یافت می‌شود اما اینگونه ارجاعات در مجلدات و اسفار مؤخر - یعنی سفر دوم بیعد - است و چون بر حسب شواهد و مؤیدات، کتاب اسفار را در زمانی طولانی و بصورت تدریجی و پاره پاره و گسسته نوشته و تا اواخر عمر نیز به تکمیل آن مشغول بوده لذا منافاتی ندارد که آغاز نگارش اسفار، پیش از آن کتب و رساله‌ها باشد اما چون ارجاع به رساله طرح الکوئین در اوائل سفر اول (جلد اول) اسفار است، نمی‌توان آنرا مؤخر از آن دانست.

براین قیاس، اگر حتی معتقد شویم که کتاب مبدأ و معاد و حتی شرح هدایه ملاصدرا پیش از اسفار نوشته نشده باید قبول کنیم که در زمانی که مباحث حرکت (و حرکت جوهری) را در اسفار می‌نگاشته (جلد سوم اسفار) ایندو کتاب او تألیف شده و پایان رسیده بوده است زیرا در فصل (۲) اسفار «فی نفی الحركة عن باقی المقولات...» به کتاب شرح هدایه خود اشاره می‌کند و می‌نویسد: «وقد کشفنا عنه فی شرح الهدایه»، پس اگر فرض شود که در آغاز نگارش مباحث وجود (جلد اول) و ماهیت (جلد دوم) اسفار، کتاب شرح هدایه نگاشته نشده بود باید بپذیریم که دست کم، در زمان تألیف مباحث حرکت کتاب اسفار (جلد سوم کنونی) صدر المتألهین کتاب شرح هدایه را بنگارش در آورده و پایان برده بوده است، شاهد بر آن ارجاعی است که در قسم ثالث - فن ثانی شرح هدایه (فی العلم بالصانع وصفاته) به مباحث وجود کتاب حکمة متعالیه (اسفار) شده است و در آنجا می‌گوید: «و بیان ذالک علی الوجه اللائق مذکور فی کتابنا المسمی بالحکمة المتعالیه».^{۲۱}

بنابراین، آغاز اسفار پیش از تألیف هدایه بوده است.

درباره شرح هدایه نیز ابهاماتی وجود دارد و موضوع چندان روشن نیست. از بررسی کتاب شرح هدایه وبخصوص مقدمه آن چنین بر می‌آید که در آن زمان اسفار

را نوشته بوده است و احتمالاً شرح هدایه اولین کتاب اوست. از طرفی دیگر، از مقدمه اسفار چنین بدست می‌آید که تألیف آن کتاب آغاز کار تألیف و ابراز الهامات ربوبی می‌باشد و نخستین بار است که سد سکوت را می‌شکند و آراء و عقاید و دستاوردهای اشراق و کشف معنوی و عقلی خود را پس از دوره انزوا و سکونت بنگارش در می‌آورد.

وی در مقدمه شرح هدایه چنین می‌گوید:

«...فصرفت شطراً من عمري فی تحصيلها وبرهه

من دهري فی البحث عن إجمالها وتفصيلها وکنت شدید الاشتغال من سالف الأوان بتبيينها، کثیر التوجه من اول الریعان إلى تقينها، حتی ظهر لي مساعي من تقدّ منی من علماء الأعصار، ووصلت إلى غاية افکار من سبقني من حکماء الأدوار، فرقت ما سمحت به قريحتي القريحة أثناء مطالعتها من الردّ والاحکام، وجادت به فکرتي الجريحة حين التشغل بمباحثها من النقص والإبرام، ارقاماً متشتتة فی اوراق متفرقة، ولم يتيسر النظم والترصيف والجمع والتأليف، لتشتت الحال وتفرق البال وعدم مساعدة الزمان ومعاونة أهل الدوران...»^{۲۲}

از این مقدمه چنین بدست می‌آید که تا آن زمان - که درباره زمان آن باید ببحث پرداخت - هنوز کتاب و شاید رساله‌ای را به رشته نگارش در نیاورده بوده و کتاب شرح هدایه اولین کتاب اوست.

اما از شکایاتی که از زمانه و مردم ناسازگار آن می‌کند بدست می‌آید که تألیف این کتاب - که همزمان یا پس از تدریس آن بوده -^{۲۳} در اصفهان نبوده است، زیرا گفتیم که وی در اصفهان دوران خوشی داشته^{۲۴} و ناسازگاری زمانه و بدرفتاری مردم از زمانی آغاز شده که ترک محضر میرداماد و شهر اصفهان را کرده و به جای دیگر رفته است. این جای دیگر، بگمان ما همان وطن وی شیراز بوده که چون در اواخر عمر نیز باز به شیراز برگشته ما آنرا سفر شیراز اول نام داده‌ایم. قرینه دیگر حوزه تدریس فلسفه اوست زیرا که وی در مقدمه شرح هدایه تصریح می‌کند که

۲۱- شرح هدایه، صدر المتألهین.

۲۲- یعنی پاره‌ای از عمر خود را در تحصیل فلسفه گذراندم و از دوران نوجوانی بشدت در پی درک مطالب و گفته دیگران بودم تا آنکه به عمق گفته آنان رسیدم و گاهی به رد و تأیید آن پرداختم ولی بسبب ناسازگاری زمانه و مردم آن نتوانستم به نوشته‌های خود که در یادداشت‌های پراکنده بود نظمی بدهم و آنرا کتابی سازم...

۲۳- مقدمه کتاب شرح هدایه - ص ۲.

۲۴- سید محمد خامنه‌ای؛ ملاصدرا، زندگی، شخصیت و مکتب صدر المتألهین، ص ۱۲۹ - ۱۳۰.

بتدریس هدایه اثیریّه (و شاید تدریس شرح آن از طرف میبیدی) اشتغال داشته و همین سبب گردیده که شاگردان از وی بخواهند که خود وی شرحی جامع بر هدایه اثیریّه بنگارد و آنهمه مطالب شیوا و عمیق فلسفی را که بر زبان می آورده بروی کاغذ بنگارد و آنرا از دستبرد فنا و فراموشی حفظ نماید.

«... ولما كثر التماس بعض المترودين الي، المشتغلين بقراءة الهداية، للحكيم الكامل والنحرير الفاضل اثير الدين مفضل الابهرى لذي ان اكتب لها شرحاً جامعاً لشتات ما استفدته من اشارات الحكماء وتنبیهاهم واستنبطت من ايماضات الفلاسفة و تلويحاتهم، مضيئاً إلى ذلك ما تحدّست به والهمت الهاماً وتأييداً من الله ملكوته، فشرحت فيه اجابة لملتمة واقامة لمقتبسة...»^{۲۵}

چون همانگونه که در گذشته گفته ایم، اقامت صدرالمتألهین در شیراز پس از مهاجرت از اصفهان در اوائل دهه دوم قرن یازدهم (سالهای ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۲ هـ ق) بوده و محتمل است سالها و حتی شاید تا حدود ۱۰۲۰ هـ ق دوام داشته، بنابراین تألیف کتاب شرح هدایه و احتمالاً حاشیه نویسیهای او در همان زمان بوده است، اگر چه تکمیل و گردآوری آنرا بصورت کتاب، مربوط به سالهای دیگر بدانیم، زیرا صدرالمتألهین در نامه خود به میرداماد، که در همان زمان از شیراز نوشته، به این تعلیقه نویسی اشاره کرده است.^{۲۶}

بنابراین برای کار تألیف صدرالمتألهین نیز باید معتقد به دو دوره جداگانه شویم، دوره اول دوره شیراز اول اوست که با شور و شیدایی بسیار بکار تدریس کتب فلسفی اشتغال داشته و مبانی خود را اندک اندک بیان می کرده و بتدریج در آماج حمله معاصران شیرازی خود قرار می گرفته و بر سر او رفته آنچه رفته است و همان سبب صوم صمت (روزه سکوت) او گردیده و بکلی از تدریس و تألیف دست کشیده و از شیراز هجرت و در قم و اطراف آن معتکف شده و به عبادت و ریاضت پرداخته است. در این دوره بسبب اصرار شاگردان خود آثاری نگاشته، از جمله متن هدایه اثیریّه ابهری را شرح کرده - که شرحی «مزجی» و تلفیقی است - و رساله طرح الکونین و هر اثر دیگری را که مسلم شود پیش از اسفار نوشته شده، در آن دوره و پیش از آنرا در قم و کهک بنگارش در آورده است. در شرح هدایه تقریباً از آراء او اثری نیست، گر چه محتمل است که هنوز آراء خاص او شکل نگرفته بوده ولی احتمال قویتر آنست که - همانگونه که خواجه نصیرالدین طوسی در شرح اشارات ابن سینا متعهد می شود

که آراء و عقاید خود را در شرح دخالت ندهد - نزد خود متعهد شده که فقط به شرح کتاب پردازد و عقاید خود را وارد آن نسازد.

دوره دوم او از زمان شکستن روزه سکوت آغاز می گردد. این دوره از قم شروع و به شیراز (شیراز دوم) ختم می شود و حدود سی سال طول می کشد و با درگذشت او در سال ۱۰۵۰ (یا ۱۰۴۵) پایان می یابد.

از مقدمه اسفار بدست می آید که این کتاب نخستین اثر پس از انزوای اوست اما منافاتی ندارد که مقدمه این کتاب در واقع منشور جنبش علیه جمود دنیاپرستان فیلسوف نما و ریاکار و اعلامیه ترک انزوا و آغاز پیکار فکری و فلسفی او باشد. چه همانگونه که خواهیم گفت، بنظر می رسد که اسفار مجموعه ای تنظیم و تکمیل شده و انسجام یافته از یک سلسله مقالات و رساله های او باشد که در فرصتهای گوناگون درباره آراء و دستاوردهای حکمی و عرفانی خود نگاشته و بسا برخی از آنها بلافاصله پس از الهامات و اشراقهایی بوده که دریافت داشته است.

بنابراین تقسیم، کتاب مبدأ و معاد نه اولین کتاب اوست و نه به دوره اول کار تألیف و تصنیف او مربوط است بلکه، در دوره دوم تألیفات او قرار داشته و پس از دوران انزوا نوشته شده و حتی از قسمتهایی از اسفار متأخرتر است.

بعبارتی دیگر، کتب و آثار ملاصدرا را می توان بر سه دسته تقسیم کرد، اول، آثاری که پیش از انزوا داشته و قاعدتاً مربوط به سفر اول به شیراز است، رساله ها و کتابهای طرح الکونین و شرح هدایه و بعقیده علامه مظفر رساله های حل الاشکالات الفلکیة فی الارادة الجزائیة و رساله حدوث العالم در این دوره نوشته شده است. (بنظر این محقق، رساله طرح الکونین همان رساله معروف به سریان الوجود است).^{۲۷}

دوم، آثار پس از انزوا پیش از آنکه قم را ترک نماید، و از این قبیل است بخشهای نخستین اسفار و نیز کتاب مبدأ و معاد. سوم، آثار دوره اقامت اخیر او در شیراز که شرح اصول

۲۵- مقدمه شرح هدایه (تضمین کلمه اشارات و تنبیهات، که نام کتاب ابن سیناست برای اشاره به بُعد مشائی و سینائی آن است و تلویحات که نام کتابی از سهروردی و ایماضات از کتب میرداماد می باشد، اشاره به بُعد اشراقی و عرفانی آن است).

۲۶- سید محمد خامنه ای - ملاصدرا، زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین - ج اول صص ۱۱۱ و ۲۳۸.

۲۷- مقدمه اسفار - صفحه (ز).

کافی و بخشهایی از سوره بقره و اوائل قرآن و احتمالاً کتاب مفاتیح الغیب و مانند اینهاست.

سوالی که در اینجا پیش می‌آید آنستکه از طرفی بنص خود کتاب مبدأ و معاد تصنیف آن در چهل سالگی مؤلف یعنی در حدود سال ۱۰۱۹ انجام گرفته و اگر معتقد شویم که این کتاب مربوط به دوره دوم تألیفات او یعنی پس از انزوا در کهک است، باید بپذیریم که نه در شیراز بلکه در قم نوشته شده است.

از طرف دیگر سال ۱۰۱۹ سال تولد دختر و فرزند ارشد او در شیراز است و بحسب عادت، بایستی خود وی نیز در آن زمان در شیراز بوده و هنوز دست به هجرت بسوی قم نزده باشد و مبدأ و معاد را نیز در شیراز نوشته باشد. پس کدام یک از این دو فرض را باید پذیرفت و مبدأ و معاد محصول کدام دوره بوده و در کجا نوشته شده است؟ در اینجا دو راه حل می‌توان یافت، یکی آنکه در زمان تولد فرزند در شیراز، خود صدرالمتألهین در شیراز نبوده و قم و اطراف آنرا بدلایلی ترک نکرده، یا سفری کوتاه بدانجا داشته، دوم آنکه خروج از روزه سکوت و شروع کار تألیف و تبلیغ آراء خود و نگارش اسفار و مبدأ و معاد، از شیراز آغاز شده و نگارش آنها مربوط به همان دوران اقامت در شیراز باشد، اگر چه قبول این نظریه بدلایلی دشوار است.

برخی از محققان^{۲۸} تألیف اسفار را مربوط به پیش از سال ۱۰۱۵ هـ ق و بلافاصله پس از ترک عزلت و انزوا دانسته و استدلال کرده‌اند که چون تاریخ تألیف مبدأ و معاد (که پس از اسفار نوشته شده) در سال ۱۰۱۵ هـ ق بوده پس تألیف اسفار باید پیش از آن سال نوشته شده باشد. این استدلال صحیح نیست بدلیل آنکه دیدیم که تألیف مبدأ و معاد در سال ۱۰۱۹ هـ ق بوده نه ۱۰۱۵، مگر آنکه این رقم را یک غلط چاپی بدانیم، که مقصود محقق مذکور سال ۱۰۱۹ هـ ق بوده است. در اینصورت، تألیف اسفار پیش از سال ۱۰۱۹ هـ ق خواهد شد و ضرورتی ندارد که فاصله آندو را زیاد بدانیم چه ممکن است با فاصله اندکی آندو را سر انداخته و آغاز کرده ولی در پایان بخشیدن به کتاب مبدأ و معاد - بر خلاف اسفار- اصرار و تعجیل داشته است.

این محقق را عقیده برآنستکه صدرالمتألهین پیش از اسفار فقط سه اثر را از خود بجای گذاشته بوده: رساله طرح الکونین که در جلد اول اسفار به آن تصریح شده، و رساله حل الاشکالات الفلکیه و رساله حدوث العالم اگر چه خود

وی قید می‌کند که چون در رساله حدوث العالم نیز به اسفار اشاره شده است پس ممکن است همزمان با آن باشد.

موضوعی که این محقق درباره رساله الحدوث بیان کرده مشکلی است که در برخی از کتب دیگر او نیز وجود دارد از جمله رساله الحشر و مبدأ و معاد و شرح هدایه؛ و دو راه حل برای آن می‌توان یافت اول آنکه بپذیریم که این کتب و رساله‌ها را در طول تألیف اسفار نوشته و زمان تألیف اسفار سالها بطول انجامیده است.

دوم آنکه مطالبی که درباره کتاب دیگر در متن کتب می‌یابیم حواشی و تعلیقاتی بوده که خودوی در مراجعه به آن کتب بر آنها می‌افزوده و بعدها وارد متن شده است؛ ولی فرضیه اول به حقیقت نزدیکتر است.

بهر حال چون تاریخ تألیف کتاب مبدأ و معاد سال ۱۰۱۹ (یا ۱۰۲۰) است بنابراین، کتاب اسفار پیش از آن و کتاب شرح هدایه مقدم بر هر دو بوده است و ممکن است همانگونه که برخی گفته‌اند حدود سال ۱۰۱۵ باشد.

در کتاب شواهد الربوبية (اشراق نهم شاهد دوم مشهد یکم) در مبحث وجود ذهنی به ترتیب تألیف اسفار و مبدأ و معاد اشاره کرده و با کلمه «ثم» (سپس) - که برای فاصله بین دو رویداد بکار می‌رود - میان آندو فاصله زمانی انداخته است - عبارت او چنین است: «... بسطنا القول فیها فی الاسفار الاربعة بسطاً کثیراً ثم فی الحکمة المتعالیه بسطاً متوسطاً...» که بنابراین عبارت، تألیف اسفار پیش از حکمة المستعالیه (همان مبدأ و معاد)^{۲۹} بوده است، ولی - همانگونه که گفتیم - پس از پایان یافتن تألیف مبدأ و معاد، نگارش اسفار تا اواخر عمر او ادامه داشته است.

از اینروست که می‌بینیم در کتاب مبدأ و معاد (مبحث مزاج) به اسفار اشاره کرده و می‌گوید «فالتحقیق فی هذا المطلب یحتاج الی اظهار شیء مما یدوقه أهل المشرب، وقد لوخنا الیه فی اسفارنا، فمن هناک ینبغی ان یطلب من خلق لأجله بشرط ان یضنّ به علی غیر أهله».

و در جای دیگری پیش از آن نیز با جمله: «و تحقیق المقام ما آوردناه فی بعض کتبنا المبسوطه» به اسفار اشاره نموده است.

اما باز در اسفار (جلد ششم صفحه ۴۷) می‌بینیم که نام کتاب مبدأ و معاد را برده و می‌گوید: «وتمام هذا البحت یطلب من کتابنا المسمى بالمبدأ و المعاد».

۲۸- علامه شیخ محمد رضا مظفر - مقدمه اسفار چاپ شرکت اسلامیة - صفحه (ص) و (ز).

۲۹- ملاصدر، حکمة المتعالیه را درباره هر دو کتاب یعنی اسفار و مبدأ و معاد بکار برده است.